

در دسترس و جایگزینی مناسب
برای شهرهای شمالی

زنجان را بگردیم

یکی از استان هایی که برای پایتخت نشینان در دسترس است و فاصله چندانی با تهران ندارد، زنجان است؛ چه سامی تواند جایگزین خوبی برای شهرهای شمالی باشد که هم شلوغ است و هم پر ازدحام. در اینجا قصد دارم بر خسی از دیدنی های زنجان را با شما به اشتراک بگذارم.

بنای تاریخی رختشویخانه

این بنای تاریخی در مرکز بافت تاریخی شهر و در محل معروف «گودال باباجمال» ساخته شده است.



این محل قبل از ساخته شدن رختشویخانه، مآنآب هر ز آب های سطحی بوده است. اما بعدها توسط دو برادر به نام های مشهدی اکبر و مشهدی اسماعیل بنادر مدت ۱۵ ماه ساخته شده است. رختشویخانه برای همه شهروندان شبانه روزی دایر و استفاده از آن مجانی بوده. امامتولی رختشویخانه مبلغ ۱۰ شاهی بابت سرآبداری از مراجعین دریافت می کرده است. مجموعه تاریخی رختشویخانه را می توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول، سرآبداری و محل مدیریت که شامل حیاط و اعیانی مسکونی است و به سبک معماری سنتی ساخته شده است. بخش دوم فضای شست و شوی رخت است که خود از چند بخش تشکیل شده است: بخش اول خزینه یا محل جمع آوری آب است، بخش دوم فضای اصلی و سالن رختشویخانه است که به طور قرینه از ۴ حوضچه و آب رو تشکیل یافته است. این اثر در حال حاضر به دلیل منحصر به فرد بودن از نظر تاریخی به موزه باستان شناسی و مردم شناسی تبدیل شده است و هر روز مورد بازدید علاقه مندان و گردشگران قرار می گیرد



جهان است. این غار به آن جهت منحصر به فرد است که قدبل های مخروطی معلق از سقف، اثر اثر ناخالصی ها، رنگ های متنوعی یافته و در آن هایی که تر کبیات همراه نداشته یا کمتر دارند، بلورهای شیشه ای بسیار شفاف مشاهده می شوند. در انتهای یکی از دالان های طبقه اول، دهلیز بزرگی هست که روباه کش نام دارد. در کف این دهلیز اسکلت حیوان چارپایی با پاهایی بلند و دمی دراز و سری بزرگ تبدیل به کلسیت شده است.

گنبد سلطانیه

گنبد سلطانیه یکی از بناهای عظیم اسلامی و شاید با شکوه ترین آن ها است و همچون نگینی در نزدیکی شهر زنجان سر برافراشته و خودنمایی می کند. این بنا سومین بنای بزرگ تاریخی در جهان است که در دوران پریایی، بلندترین بنای جهان بوده است. در سطح جز آیبوان های جنوب شرقی و جنوب غربی، طرح های تزئین به شکل تریج بارنگ آبی طراحی شده اند و خط های کلی این نقش ها، اسلیمی است. در لایه لای این نقش های اسلیمی کلمات ابوبکر، عمر، عثمان و علی، حسن و حسین پیوسته تکرار شده اند.

چشمه معدنی ونق



سولفات ه کلسیک گرم است که به سبب کمک به دفع مواد از آبد بدن تاثیر بسزایی بر درمان بیماری های کبد و مجاری صفراوی دارد. حمام کردن در این آب ها علاوه بر آرام بخشی، می تواند در کاهش دردهای عصبی، عصبی - مفصلی و درمان روماتیسم موثر باشد.

جان کلام اینکه زنجان نه تنها طبیعت زیبا و منحصر به فردی دارد بلکه غنی از آثار تاریخی و فرهنگی است که می تواند مقصد مناسبی برای گردشگران باشد.

صاحب امتیاز: موسسه اطلاع رسانی و خبرگزاری ایلنا

مدیر مسئول: مسعود حیدری

زیر نظر شورای سردبیری

مدیر بازرگانی و روابط عمومی: مرتضی بلوکی

چاپ: کار و کارگر ۶۶۸۱۷۳۱۷

نشانی تحریریه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه نرسیده به روانمهر، پلاک ۱۳۲

تلفن تحریریه: ۰۲۱)۶۶۹۵۶۶۰۰

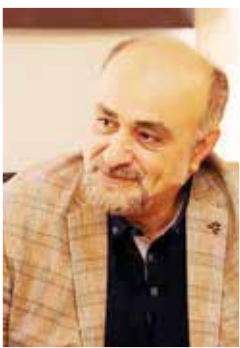
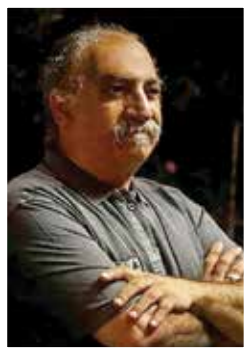
اینستاگرام: @tosee.irani

نشانی سایت: toseeirani.ir

ایمیل: toseirani@gmail.com

toseeirani.ir

شماره ۱۰۴۲ / پنجشنبه ۱۸ فروردین ۱۴۰۱ / ۵ مردضان ۱۴۴۳ / ۷ آوریل ۲۰۲۲



۷ پرفورمنس سوگوار

جستاری پیرامون بزرگان هنرهای تجسمی ایران که در سال ۱۴۰۰ تسلیم کرونا شدند

کامبیز درمبخش

او را از نوجوانی می شناختم. از آن سال ها که عشق به روزنامه نگاری در رگ هایم می دوید و دلم می خواست صاحب روزنامه ای باشم که کامبیز خان کاریکاتور بپشتش باشد. آرزویی که محال ماند و می ماند. بعدها در کافه کتاب نشر ثالث یک دو سه مرتبه ای دیدمش و گپی زدیم و قرار به مصاحبه ای گذاشتیم که آن هم با امروز فردا کردن های من و او محال ماند و می ماند. خودش به شوخی می گفت از ما شیرازی ها چه توقعاتی داری عزیزم. دربارہ او همین بس که بداند اگر روزی گذر تان به موزه آونیون پاریس، موزه کاریکاتور بازل در سوئیس، موزه کاریکاتور گابروو در بلغارستان، موزه هیروشیمادر ژاپن، موزه کاریکاتور استانبول، موزه کاریکاتور ورشو در لهستان و اینچور جاها افتاد حتما آثاری از او بر دیوارها می بینید و در کشور غریب سری بالا می گیرید. در خلال مصاحبه هایش گاه حرف های عجیبی می زد که مفهوش را حالا که دیگر نیست می شود درک کرد. مثلاً بیکار گفته بود: «من همیشه از دو چیز می ترسیدم؛ یکی این که نتوانم ایده هایم را بششم و مطمئن هم هستم در عمری که می گذرد، نمی توانم بشکم و این مرا می ترсанд... یکی دیگر هم مریضی است. چندین بار مریضی های سختی را پشت سر گذاشتم و همیشه هم کارم بر بیماری ام غلبه کرد» ۱۵ آبان ۱۴۰۰ اما همان روزی بود که ویروس کرونا آمد و ترس های آقای کاریکاتور را با خودش برد. فقط حیف که خودش نبود تابیند.

که چنین خستگی ناپذیرش کرده بودو چنان عاشق پیشه اش که تا روزهای آخر حیات، کتاب و مقاله می نوشت و تدریس و داوری می کرد و از پا هم نمی نشست. نمی دانم، شاید خودش را اوامدار هنر ازلی می دانست و شاید هم از سفر ابدی خبردار بود.

ایرج یکه زارع

یکه بود و زارع؛ همانند نام خانوادگی اش. چه اینکه در سال های پس از انقلاب تا به امروز یکه و مهجور ماند و هم اینکه نیم قرن در دشت های هنر ایران، کاریکاتور می کاشت و عشق درو می کرد. او از نخستین کاریکاتور پرست های ایرانی بود که نامدار شد و از میانه دهه ۴۰ در مجلات توفیق و کاریکاتور آشارش را به چاپ می رساند. بر پیراه نیست اگر بگویم بسیاری از کاریکاتور پرست های امروز ایران با آثاری عاشق این هنر شدند از جمله استاد جواد علیرزاده که درباره او می گوید: «به قدری چهره آدم ها را از نظر حالت و سایر موارد خوب در می آوردند که شما زمانی که کاریکاتور ایشان را می دیدید بدون آنکه سوزۀ کاریکاتور را مطالعه کرده باشید به خنده می افتادید.» درباره او همین بس که در آثار خود، مصائب جامعه را به چالش می کشید و کاریکاتور هایش بر عکس بسیاری از هم صنفانش که ادعای روشنفکری داشتند، بیشتر به جنبه مردمی و کف جامعه می پرداخت. همین ویژگی ها از وی یک کاریکاتور پرست ژورنالیستی دارای امضا ساخته بود. او در ست در فاصله سه ماه مانده به فوت کردن شمع تولد ۸۰ سالگی اش، تسلیم ویروس کرونا شد و قلمش را زمین گذاشت و رفت.

بسیاری از هنرمندان از ایران کوچ کرد و رفت که بماند، می گفت اینجا دیگر جای ماندن نیست. اما دلش تاب دوری از مام میهن نداشت و بعد از برگرزای چند نمایشگاه نقاشی در مادرید به تهران بازگشت و در محله کودکی هایش، قلهک ساکن شد. شبانه روز نقاشی می کشید و می فروخت و روزگار می گذراند. این آخرها کمتر کسی از او باخبر بود تا اینکه چهاردهم مهرماه خبرش آمد. اما چه خبری؟ کرونا کار خودش را کرده بود و واکسن ها هم مرهمش نشدند.

اصغر کفشچیان مقدم

«پدرم کرونا را رد کرد اما بدنش ککش نداشت و در نهایت ایست قلبی کرد.» این جمله دردناکی بود که ریاحنه خانم به خبرگزاری ها اعلام کرده بود. درست آن روزی که پدرش را بی جان روی تخت بیمارستان دید و با صدایی لرزان و چشمانی گریان از پشت تلفن خبر از غمی جانکاه می داد. استاد کفشچیان مقدم در جوانی دو مدرک دکتر ا در زمینه هنرهای تجسمی از دانشگاه های سوربن و استراسبورگ فرانسه دریافت کرده بود و چه در ایران و چه در فرنگ میان هنرمندان اسم و رسمی داشت. در واقع باید بگویم او جزو معدود هنرمندان تاریخ ایران است که در عرصه دانش آکادمیک، سرآمد بود و فقدانش ضربه ای سترگ بر پیکره هنرهای تجسمی این سرزمین وارد کرد. این طراح، نقاش و هنرمند حوزه هنر جدید بیش از همه اینها یک پژوهشگر فعال بین المللی بود و همین انتشار کتاب های مجموعه کاریکاتور از وی کافی بود تا نامش را برای همیشه زنده نگه دارد. اما نمی دانم چه در او بود

الگوست «دغدغه پول در آوردن آفت هنر است، راه های نوآوری و خلاقیت را می بندد». خاطرم هست آن روزها که اسیر ویروس منحوس کرونا بود تنها یک فریاد از میان هنرمندان برای او به گوش رسید. داربوش ارجمند، هنرمندی که برای کمک به مهر الزمان دست به دامان دولت شد، همه را به یاد انتقاد گرفت و تاکید داشت قبل از آنکه به فکر پیام تسلیت باشید، فکری به حال و روز این بانوی فرهیخته بکنید. در فایش هم وزیر بهداشت دستور رسیدگی فوری به وضعیت این هنرمند پیشکسوت را صادر کرد. اما تلاش هایی نتیجه ماند و آسمان هنر ایران یکی از ستارگانش را خاموش یافت.

علی گلستانه

هم محمد گلستانی می خواندندش و هم علی گلستانه؛ هنرمندی که از دبیرستان جم قلهک با گرفت و روی یک نیمکت کنار عباس کیارستمی و آیدین آغداشلو می نشست. مدرسه ای که شاگردانش کم و بیش نامدار شدند و در گذر این سال ها یکی یکی از مدرسه دنیا رخت برپستند. نکته جالب اینکه هر سه این رفقا دست در دست هم به دانشکده هنر های زیبای تهران رفتند و آنجا هم در کنار بزرگانی چون روبین پاکباز، هادی هزاوه ای، سیروس مالک، غلامحسین نامی، ابراهیم جعفری و علی اکبر صادقی پنجره ای نوبه هنر ایران گشودند. گلستانه اما هیچگاه تحصیلات دانشگاهی را جدی نگرفت و خود را در فضای آکادمیک محصور می دید. همین شد که دوران تحصیلش به درازا کشید و شاگرد فراری کلاس، سال ها بعد از هم کلاس هایش فارغ التحصیل شد. به هر روی گلستانه پس از انقلاب به مانند

اصفهان بنیان نهاد. همین شد که به پاس تلاش های بی وقفه، بارها نامزد دریافت جوایز صلح در عرصه بین المللی بود و تقدیر نامه های فراوانی راهی دفتر کارش می شد. مجید ملک زاده این هنرمند عرصه هنر های سنتی مشبک و معرق فلز اگر چه در تمام عمر ۵۰ ساله اش، اسم و رسم پدر مر حومش (استاد مهدی ملک زاده) را پشتوانه داشت اما همانند او چنان که باید و شاید قدر ندید تا آنکه رفت و رفتنش، قدر بودنش را هویدا کرد.

هما یون ثابتی مطلق

«انسان های بزرگ نیازی به گفتن بزرگی خود ندارند و عمق نگاه و رفتارشان این رانشان می دهد» این جمله را استاد ثابتی مطلق رافاطمه عبدالله زاده روایت می کند آن زمان که در مکتب تجزیه و تحلیل آثار هنری، شاگردی اش را می کرد. نقاش و مجسمه سازی که یادگار هایش در تهران، پس از او هم زنده اند. اگر گذر تان به پارک ملت و برج میلاد افتاد مجسمه «گل ها» را ببینید که محصول اولین سمپوزیوم مجسمه سازی بوده است. همانجا که نامش به عنوان یکی از پنج منتخب نخستین سمپوزیوم بین المللی مجسمه سازی تهران ثبت شد و همانجا که در می یابید هنر همواره زنده است، هنرمند رفتنی است. پرواز را به خاطر بسپار، پرنده مر دنی است.

مهر الزمان فخارمنفرد

از جمله زنان نام آور ایران، یکی او بود. زیا، مانا، مهربان. همانند نامش، مهر دوران بود. یک استاد برجسته نگارگری و مورد ستایش منتقدان هنری. جمله ای از میان گفتگویش با مجله آستان هنر به یادگار مانده که برای هنر دوستی چون من بسان یک



نیما نوربخش

سال ۱۴۰۰ با همه فراز و نشیب هایش، با همه تلخ و شیرینی هایش، باز هم مصائبی داشت جبران ناشدنی. جولان و ویروس کرونا بر عالم هستی اگر چه با تزریق عمومی واکسن، پایان یافته تصوری شد اما رنگ حقیقت به خود نگرفت که نگرفت. در سالی که گذشت این دشمن نسل بشر، تا آخرین روز سال قربانی گرفت و در دربر در دافزود. از بد ماجرا در این سال هفت تن از بزرگان هنرهای تجسمی ایران هم تسلیم بیماری کووید ۱۹ شدند. هفت بزرگی که کمتر در باره شان گفته و نوشته شد و این جستار، ادای دینی است به این هنرمندان که نیستی شان به مثابه یک پرفورمنس سوگوار بر صحنه ایران به نمایش درآمد.

مجید ملک زاده

هنرمندی که کارش تولید صلح بود زودتر از همه یارانش سال ۱۴۰۰ را بدرود گفت. ۱۷ اردیبهشت همان روزی بود که ویروس کرونا، پرچم سپید صلح را از دستان آقامجید گرفت و پس از ۲۲ روز مقاومت، او را در جنگی یکسویه مغلوب کرد. اینگونه شد که اصفهان یکی از هنرمندان نمونه خود را از دست داد. نکته جالب درباره او اینکه معتقد بود امروزه جنگ به یک صنعت تبدیل شده و به همین خاطر پیشروی می کند. پس اندیشید که اگر صلح هم به یک صنعت تبدیل شود، بی شک راهکار هایی جدید را پیدا می کند. اصلا همین شد که زندگی و هنرش را وقف صلح کرد و از سال ۲۰۰۶ موزه صلح را در

تئاتر

نگاهی به نمایش «سگ سور تمه»

با پلشتی ها برقص



احسان زبور عالم

نام فرانتس کسافر کروتس چندنان در ایران شناخته شده نیست. با وجود آنکه او همزمان با هاینر مولر در آلمان شکل تازه ای از نمایشنامه نویسی را می آرمود؛ اما در ایران - شاید به سبب کمتر ترجمه شدن متون آلمانی - نام کروتس سر زبان ها نیفتاد. عجیب آنکه فضای آثار کروتس بیش از مولر به فضای ایران نزدیک بود، چه ایران پیش از انقلاب و چه پس از انقلاب. کروتس به نسلی از هنرمندان آلمانی تعلق داشت که میان دو جبهه خصم گرفتار شده بود. میلی به هیچ کدام نداشت و دلش می خواست علیه هر دو باشد. نسل کروتس، اسیر میان کمونیسم و کاپیتالیسم، به دنبال در چهای برای رهایی بود؛ اما آنها جز تباهی بشر چیزی نمی دیدند. از همین



افزون بر نیروی خویش، قلب دیگری را منهدم کنند. همان کاری که کمونیسم و کاپیتالیسم در دنیای کروتس انجام می دادند و در دنیای ما شاید اسمی نداشته باشند؛ اما ما آنها را احساس می کنیم و از بوندشان خشنود نیستیم. نیروهایی که زندگی نا جذاب زوج های «سگ سور تمه» را پدید می آورند. نیروهایی که برایشان مهم نیست چه بر سر ما می آید، پس در چنین بلشوی بهتر است پایان «سگ سور تمه» را تجربه کنیم.

سخن گفت. برای این شکست قطعیتم هم جهان نمایش کروتس توسط نصر اللهی به دو جهان موازی تقسیم شده است. زوج تکنیه کروتس به زوجی متوازی بدل شده است که یک روایت را دنبال می کنند؛ اما پاره پار و متداخل. البته چنین تصویری به نوعی جهان تکثیر شده را باز نمایی می کند؛ اما این تکثیر شدن هم انهدام واقعیت است. در دنیای نصر اللهی، همچون دنیای کروتس، قطب های غالب در تلا شدند تا تکثیر کنند و با

تصویری متضاد شکل می گیرد. مرد خانه نسبت به نوزاد خویش رفتاری دارد که در هیچ یک از آن تصاویر پرزرق و برق سیاسی دیده نمی شود. وضعیتی که کروتس در جهان خویش از تقابل سیاسی دو قطب سیاسی آن روز استنباط می کند. جهان قطبی شده ای که به نظر نصر اللهی نیاز بآن دچار مشکل شده است.

جهان امروز برای نصر اللهی دیگر آن جهان واقع گرای دهه شصت میلادی در آلمان نیست. تقابل میان کمونیسم و کاپیتالیسم فرصتی برای تولید خیال فراهم نمی کرد. واقعیت چیزی بود که در زیست آدم ها تجربه می شد؛ اما در عصر نصر اللهی واقعیت جای خود را به وانموده ها داده است. در جهان مسخر رسانه، دیگر واقعیت کار کردی ندارد. دیگر چیزی که می بینی نمی تواند همان چیزی باشد که واقعاً رخ داده است. چیزی شبیه نمایش «سگ سور تمه» که در آن مرگ نیز می تواند قابل پذیرش نباشد و به یک شوخی بدل شود. یک مشنگی نهایی که در آن گویی هیچ اتفاقی رخ نداده است و هیچ پلشتی بر این جهان هستی حاکم نشده است. همه چیز یک تصور است که از سر گذارندیم و نمی توان با قطعیت از آن